

# دنیای جدید دانشآموزان «افغان» در «شوش»

## گزارش «اعتماد» از مدرسه‌ای که دانشآموزان آن کودکان کار و از جامانندگان از تحصیل‌اند

### حمید رضا خالدي

«دنیای عجیبی است دنیای کودکان کار و بازمانده از تحصیل» بچه‌هایی که تنها جرم‌شان، متولد شدن در کشوری غریب مانند ایران یا تولد در خانواده‌ای فقیر و بدسرپرست است. «اینها بخش‌هایی از دل‌گفته‌های سمانه سنگسری، مدیر مدرسه «آل احمد» است که به صورت تخصصی سال‌هاست به کودکان کار و بازماندگان از تحصیل آموزش می‌دهد. زنی که بیش از یک دهه است که مهم‌ترین دغدغه زندگی‌اش، این مدرسه و کودکان آن است. دانش‌آموزانی که تقریباً همگی جزو فرزندان خانواده‌های مهاجران افغان هستند. وی که خودش فارغ‌التحصیل رشته ... است و بیش از ... سال سابقه تدریس در ... را در کارنامه حرفه‌ای‌اش دارد در مورد نحوه آشنایی‌اش با این مدرسه و آغاز همکاری‌اش با آن می‌گوید: این مدرسه حدود 15 سال قدمت دارد. حدود 10 سال قبل، یکی از دوستانم که گهگاهی به این مدرسه می‌آمد و برای این بچه‌ها ارگ می‌زد، یک روز به من زنگ زد و گفت: آمده‌اند مدرسه را پلمب کرده‌اند و می‌گویند اگر یک نفر معلم رسمی آموزش و پرورش بیاید و مسوولیت قبول کند، به مدرسه مجوز می‌دهند و می‌تواند به کارش ادامه دهد. همین مساله انگیزه‌ای شد برای آغاز همکاری من با این مدرسه.

این 10 سال زندگی در کنار این کودکان باعث شده تا خودش تبدیل به گنجینه‌ای از خاطرات تلخ و شیرینی از این دانش‌آموزان غیرایرانی کم‌بضاعت شود. مادر ... فرزندی که گرچه این روزها و در تابستان که مدارس تعطیل است باید بیشتر در کنار فرزندان و خانواده‌اش باشد اما همچنان به‌شدت درگیر تعمیرات مدرسه و ثبت‌نام دانش‌آموزان و ... است.

شما سالهاست که در حوزه آموزش کودکان کار و بازمانده از تحصیل فعالیت می‌کنید، پس شاید بهتر از بسیاری از مسوولان با مشکلات و دغدغه‌های آنها آشنا باشید. با چنین سابقه‌ای، وضعیت کنونی تحصیل کودکان کار را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

10 سال قبل مقام معظم رهبری، دستور دادند که تمامی کودکان کشور، حتی کودکان مهاجران غیرقانونی باید از حق تحصیل برخوردار باشند. اما متأسفانه تاکنون این دستور اجرایی نشده و وعده‌های مسوولان فقط در حد شعار باقی مانده است. برای همین کودکان مهاجر و به خصوص آنهایی که مدارک اقامتی ندارند مجبور می‌شوند به مجموعه ما یا چند مدرسه مشابهی که در تهران وجود دارد مراجعه کنند و با پرداخت شهریه، به تحصیلشان ادامه دهند.

**شهریه؟ مگر شما هم شهریه می‌گیرید؟**

پس فکر می‌کنید چطور باید مدرسه خودمان را اداره کنیم؟!

**مگر دولت به شما کمکی نمی‌کند؟**

واقعا شما فکر می‌کردید دولت به مجموعه‌هایی مثل ما کمک می‌کند؟!

**مدرسه شما زیرمجموعه کدام سازمان یا ارگان است؟**

زیرمجموعه معاونت امور بین‌الملل آموزش و پرورش.

**و شما چقدر شهریه از دانش‌آموزان می‌گیرد؟**

برای هر دانش‌آموز 2 میلیون و 250 هزار تومان برای سال تحصیلی 1401.

**ولی کودکان کار یا خانواده‌های آنها می‌توانند از عهده پرداخت**

**چنین شهریه‌ای برآیند؟!**

سری به تاسف تکان می‌دهد و می‌گوید: اتفاقاً این یکی از مهم‌ترین چالش‌های ماست. مثلاً چند روز قبل مادری پیش ما آمده بود تا سه فرزند خودش را ثبت‌نام کند. وقتی که شنید باید حدود 7 میلیون تومان شهریه بدهد، هنگ کرد! می‌گفت آخر من از کجا این پول را بیاورم. برای همین اکثر آنها ترجیح می‌دهند شهریه را قسطی بدهند. تازه اگر همه را بدهند! خیلی از آنها مقداری از پول را می‌دهند و بعد دیگر بقیه شهریه را نمی‌دهند. ما هم که نمی‌توانیم کارنامه وی را ندهیم. برای همین در این گونه موارد سعی می‌کنیم از طریق خیرین شهریه‌ها را کامل کنیم. اگر شما اینجا بودید خودتان از نزدیک عمق فاجعه را درک می‌کردید. شاید باور نکنید ولی چند روز قبل مادر یکی از بچه‌ها پیش من آمده بود و 30 هزار تومان با خودش آورده بود تا فرزندش را ثبت‌نام کند! خب من با وی چه باید بکنم؟

**کمک‌های خیرین چطور است؟**

آن‌هم داستان خودش را دارد. برخی از خیرین وقتی که با مجموعه ما آشنا می‌شوند، در ابتدا تمایل زیادی برای کمک به بچه‌های مدرسه

دارند ولي بعد از مدتي زنگ ميزنند و ميگويند: ما بعد از اينكه فكر كرديم، به اين نتيجه رسيديم كه چرا نبايد به جاي كمك به كودكان افغاني اين كمك را به بچه‌هاي بي‌بضاعت ايراني بكنيم و به اين بهانه از كمك كردن منصرف ميشوند! البته خيلي‌ها هم در حد توان كمك‌هاي خوبي به ما مي‌كنند. مثلا لباس دست دوم براي بچه‌ها مي‌آورند، كتاب‌هاي دست دوم خود را به كتابخانه ما اهدا مي‌كنند يا اسباب‌بازي و ساير لوازم مورد نياز بچه‌ها را مي‌آورند و به ما تحويل مي‌دهند. من حتي يك بار هم نشده كه در فضاي مجازي شماره تلفن بدهم تا مردم كمك كنند ولي در عين حال خود آنها داوطلبانه زنگ ميزنند يا پيغام مي‌دهند و شماره مي‌خواهند تا كمك كنند. حتي خيلي وقت‌ها مردم نذري‌هاي‌شان را براي ما مي‌آورند تا بين بچه‌ها پخش كنيم. گرچه آن‌هم داستان‌هاي خاص خودش را دارد.

### چه داستاني؟

نذري دادن ايراني‌ها هم داستان خودش را دارد. مثلا چند وقت قبل آقايي اعلام کرده بود كه مي‌خواهد يك روز ظهر براي بچه‌ها و خانواده‌هاي آنها مجلس عزاداري برپا كند و بعد از آن‌هم ناهار بچه‌ها را به نذري ميهمان كند. خلاصه ما تمام بچه‌ها و والدين آنها را دعوت كرديم و در حياط مدرسه آن آقا آمد و مراسم را هم برگزار كرد. در آخر ولي فقط به هر كدام از بچه‌ها يك غذا داد و به والدين آنها نذري نداد. گفت مي‌خواهم بقيه را ببرم مسجد محله پخش كنم! اين درحالي است كه در آنجا مادرهايي بودند كه 7-8 بچه در خانه داشتند كه منتظر غذا بودند! از اين داستان‌ها اينجا زياد داريم. يك بار هم دزد به مدرسه ما زد. آن‌هم ماجراي پيچيده‌اي شد كه بيا و ببين!

### نكند خودتان دزدها را گرفتيد!

نه. ولي داستان عجيبی بود. نوروز 1399 بود كه سرقتي در مدرسه ما اتفاق افتاد. وقتي دزدي شد يكي از دوستان كه اتفاقا خبرنگار و همكار شما هم هست ماجرا را در صفحه شخصي‌اش در فضاي مجازي منتشر كرد. بلافاصله واكنش‌ها شروع شد. خود من هم ايميلي به دفتر سازمان ملل در ايران زدم و ضمن تشریح شرایط درخواست كردم از مدرسه ما بازديد كنند و در صورت امكان به دانش‌آموزان و خانواده‌هاي آنها كمك كنند. اما متاسفانه هيچ پاسخي به پيام ما ندادند. حتي سركلانتر منطقه ما به من زنگ زد و بعد از پرس و جو در مورد مساله از من خواست كه فعلا با كسي صحبت نكنم. اتفاقا پرويز پرستويي هم اين ماجرا را در صفحه شخصي‌اش منتشر كرد. من ايشان را نه ديده‌ام و نه ميشناسم ولي بعد از سه ساعت آن را برداشت! احتمالا به اين دليل كه به وي هم زنگ زده بودند و فشار آورده بودند كه بايد اين را

برداري. خلاصه...، بعد از چند روز خبر دادند که دو نفر را گرفته‌اند. وقتي به کلانتری رفتم دیدم این دو نفر، دو میانسال معتاد و بیرمق و فرتوتی هستند که یکی از آنها نیز تا حدی معلولیت داشت! گفتم من فکر نمی‌کنم اینها دزدان مدرسه ما باشند چون توانایی این کار را ندارند ولی اگر اینها بوده‌اند، من به عنوان مالباخته از آنها شکایتی ندارم. اتفاقاً قاضی هم می‌گفت اینها بدبخت و بیچاره و مریض هستند. اگر می‌توانید رضایت دهید!

**مگر همه بچه‌های مدرسه شما افغانی هستند؟**

90 درصد افغانی و بقیه اهل سایر کشورها هستند.

**و کلا چند دانش‌آموز دارید؟**

488 نفر.

**و این همه کودک در کدام مقاطع تحصیل می‌کنند؟**

ما در این مدرسه از اول تا یازدهم کلاس داریم.

**در دو شیفت؟**

نه. در سه شیفت. یک شیفت 8 تا 12 برای پسرها، یک شیفت برای دخترها از ساعت 12 تا 17 و یک شیفت هم مخصوص شبانه‌ها که از ساعت 18 تا 22 برگزار می‌شود.

**مگر دولت اعلام نکرده که به افغانی‌ها و به خصوص کودکان افغان**

**شناسنامه و اسناد هویتی می‌دهد؟!**

بله. اما اینها در بخشنامه‌ها و ابلاغیه‌هاست. ولی در عمل شناسنامه‌دار شدن بچه‌های افغان واقعاً داستان دارد!

**چطور؟**

من دقیقاً دلیلش را نمی‌دانم. فقط تا جایی که متوجه شده‌ام یک دیدگاه حاکم سیاسی مانع این کار می‌شود. اصولاً برای کسانی که پدر افغان دارند به سختی شناسنامه می‌دهند ولی اگر مادر کودک افغانی باشد، خیلی راحت‌تر می‌تواند شناسنامه بگیرد.

**فکر می‌کنم دخترانی که در مدرسه شما درس می‌خوانند خیلی زود هم**

**ازدواج می‌کنند.**

بله. من دانش‌آموز دختری داشته‌ام که در اولین بلوغش، ازدواج کرده است. برای همین وقتی وارد دهه 30 و 40 زندگی می‌شوند اکثراً یک، دو جین بچه دارند. مثلاً من الان مادر 37 ساله افغانی را می‌شناسم که 9 فرزند دارد که دو فرزند اول آن عقب‌افتاده هستند و دو دخترش هم در کارگاه خیاطی کار می‌کنند و خودش با 2 تا از پسرهای دیگرش می‌رود دستفروشی. چند وقت پیش برای بازدید رفتیم خانه این مادر. یک یخچال فرسوده داشت که به معنای واقعی خالی بود.

**از بین بچه‌هایی که در اینجا درس خوانده‌اند کسی تاکنون به**

**موقعیت شغلی بالایی رسیده است؟**

زیاد نه. فقط چند مورد انگشتشمار بوده است. مثلا یکی از بچه‌ها  
کاردار سفارت شده یا یکی دیگر موفق شده مهندسی پزشکی بخواند ولی  
کارش عطر فروشی است. یکی دیگر از دانش‌آموزان هم کاردانی کامپیوتر  
خوانده ولی الان کارگری می‌کند!

**پس پیدا کردن کار برای آنها چندان هم نباید ساده باشد!**

دقیقا. اصولا به افغان‌ها اجازه کار در مشاغل خاص را نمی‌دهند. مثلا  
پدر یکی از دانش‌آموزان ما می‌گفت که در افغانستان کارمند عالیرتبه  
بانک بوده است. یکی دیگر از والدین که 5 فرزند داشت هم می‌گفت من  
در افغانستان سرهنگ عالیرتبه‌ای بودم که کلی خدم و حشم و ماشین ضد  
گلوله داشتم ولی اینجا مجبورم فروشنده‌ی کنم. همسر یکی از معلم‌های  
خانم مدرسه خود ما هم در کشورش پزشک بوده ولی اینجا شاگرد بنکدار  
باشد. چرا؟ چون به اینها در ایران اجازه کار در جاهای حساس و  
مشاغل خاص را نمی‌دهند. تازه اینها کسانی هستند که مجوز قانونی در  
ایران دارند.

**این بچه‌ها چطور هم کار می‌کنند و هم در کلاس درس حاضر می‌شوند؟**

موضوع کار کردن بچه‌ها، موضوع پیچیده‌ای است. مثلا ممکن است در  
خانواده‌ای کودک 12 ساله‌ای کار نکند ولی در عوض از دور مواظب  
برادر 7 ساله‌اش که سرچهارراه شیشه‌های ماشین‌ها را پاک می‌کند،  
باشد!

من دانش‌آموزی دارم که 14 ساله است و در بخش بازیافت کار می‌کرد  
اما مادرش گفت من به پول روزانه نیاز دارم. این بود که رفته  
فالفروشی می‌کند.

**شهرداری چطور؟ کمکی به شما نمی‌کند؟ چون بارها اعلام کرده که**

**برنامه‌های مفصلی برای کودکان کار و تحصیل آنها دارد!**

به قول شما، فقط «گفته» اند. شهرداری با وجود تمام ادعا و شعارهایی  
که می‌دهد کوچک‌ترین کاری برای بچه‌های کار نمی‌کند چه رسد برای  
تحصیل آنها! همین چند روز قبل بود که دیدم یکی از بچه‌ها دم در  
مدرسه دارد زار زار گریه می‌کند. وقتی پرسیدم چه اتفاقی افتاده با  
همان بعض و گریه بریده بریده گفتم: می‌خواستم بیایم داخل مدرسه و  
پیرسم ثبت‌نام از کی شروع می‌شود؟ برای همین چرخم که پر بود از  
اجناسی که از سطل‌های زباله بیرون کشیده بودم را برای چند دقیقه  
در کوچه رها کردم و آمدم داخل. ولی وقتی بعد از دو، سه دقیقه  
برگشتم دیدم ماموران شهرداری چرخم را با گونی داخل آن برده‌اند!

البته من با زباله‌گردی و جمع کردن آشغال موافق نیستم ولی وقتی  
کودکان خارجی نه شناسنامه دارند و نه می‌توانند جایی کار کنند و  
نه به پدر و مادرشان اجازه کار می‌دهند، چه باید بکنند؟! ... حالا  
گیریم که گونی آشغال‌های او را هم بردید، دیگر چرخش را چرا

می‌برید؟ این چرخ تنها دارایی وی و ممر درآمدی خانواده آنهاست و به اندازه یک بنز آخرین سیستم برای آنها ارزش دارد!

**نیروی انتظامی و شهرداری استدلالش برای جمع‌آوری زباله‌گردها این است که اینها مافیا هستند و عده‌ای سودجو از این طریق از کودکان کار سوءاستفاده می‌کنند.**

من به عنوان کسی که سال‌هاست از نزدیک با این بچه‌ها زندگی می‌کند با قاطعیت اعلام می‌کنم که اصلاً چنین چیزی صحت ندارد. من از نزدیک با زندگی تمام بچه‌های کاری که در مدرسه خودم درس می‌خوانند آشنا هستم. ممکن است بدسرپرست باشند یا پدر معتاد یا والدین بیکار داشته باشند که نتوانند خرج خانواده را بدهند و برای همین کودک مجبور به کار شده باشد، ولی هیچ‌یک از آنها جزو هیچ باند و دار و دسته‌ای نیستند. آنها برای به دست آوردن حداقل‌های یک زندگی و سیر کردن شکم خود و خانواده‌شان کار می‌کنند.

**و این بچه‌هایی که کار می‌کنند بیشتر در چه رنج سنی هستند؟**  
بیشتر بین 6 تا 10 ساله هستند ولی همه سنی داریم که کار می‌کنند.

**و بچه‌های بازمانده از تحصیل چطور؟**

آنها هم بیشتر بچه‌هایی هستند که به سن جوانی رسیده‌اند و 17-18 ساله هستند و تازه می‌خواهند بروند کلاس اول. الان چیزی حدود 10 تا 15 درصد دانش‌آموزان مدرسه ما همین بچه‌ها هستند.

**الان برای این حدود 500 دانش‌آموز چند معلم دارید؟**

22 نفر.

**کم نیستند؟**

نه. تا الان که مشکلی نداشته‌ایم.

**راستی ساختمان مدرسه شما برای تحصیل مناسب هست؟**

به هیچ عنوان. ساختمان ما در یک ساختمان بسیار قدیمی‌ساز در خیابان شوش قرار دارد. ساختمانی در سه طبقه و با 11 کلاس که تازه اجاره‌ای هم هست. برای همین ما از چند وقت قبل ماتم گرفته‌ایم که اگر طرف نخواهد قرارداد امسال ملکش را تمدید کند یا اگر بخواهد آن را با یک قیمت نجومی به ما بدهد، با این وضعیت اجاره‌ها چه باید بکنیم! (چند ثانیه‌ای مکث می‌کند و ادامه می‌دهد): واقعا نمی‌دانم در چنین شرایطی آیا می‌توانیم به کارمان ادامه دهیم؟... شاید هم بهتر باشد که پرونده مدرسه را همین‌جا ببندیم و به کارمان خاتمه دهیم. (باز هم چند ثانیه‌ای مکث می‌کند. انگار دارد آینده را در ذهن خودش مرور می‌کند. بالاخره دوباره به حرف می‌آید و می‌گوید): آن وقت تکلیف این همه بچه و بچه‌هایی که در آینده نیاز به مدرسه دارند چه خواهد شد؟!..

جمله‌ای که گرچه کوتاه است و مختصر اما به اندازه یک کتاب حرف در

شهرداری باوجود تمام ادعا و شعارهایی که میدهد کوچکترین کاری برای بچه‌های کار نمی‌کند چه رسد برای تحصیل آنها!  
البته من با زباله‌گردی و جمع کردن آشغال موافق نیستم ولی وقتی کودکان خارجی نه شناسنامه دارند و نه می‌توانند جایی کار کنند و نه به پدر و مادرشان اجازه کار می‌دهند، چه باید بکنند؟! ... حالا گیریم که گونی‌آشغال‌های او را هم بردید، دیگر چرخش را چرا می‌برید؟

اصولا به افغان‌ها اجازه کار در مشاغل خاص را نمی‌دهند. مثلا پدر یکی از دانش‌آموزان ما می‌گفت که در افغانستان کارمند عالیرتبه بانک بوده است. یکی دیگر از والدین که 5 فرزند داشت هم می‌گفت من در افغانستان سرهنگ عالیرتبه‌ای بودم که کلی خدم و حشم و ماشین ضد گلوله داشتم ولی اینجا مجبورم فروشنده‌ی کف‌کنم.

□□□□□□ □□□□□□ 29 □□□□□□ 1401 □□□□□□